



قرآن و فلسفه‌ی خلقت

بدشانس‌ترین مردم دنیا آنهایی هستند که مجبورند در کشورهای اسلامی زندگی کنند و شنونده‌ی اظهارات سخنوران و امانده‌ی تاریخ در چهارچوب فلسفه‌ی اسلام برای پاسخگویی به مجهولات بشر باشند!

به ضد و نقیض‌گوئیهای قرآن درباره خلقت از زبان محمد ابن عبدالله خوب توجه کنید و خرد خویش را به کار بگیرید.

"سوره‌ی الحجر آیه ۲۵"

خلق کردم انسان را از گل و لای خشک شده و دمیدم در آن از روحم

(در این بند الله به دمیدن از روح خویش در گل و لای خشک شده اشاره می‌کند، این گزارش نشانگر آن است که الله باید جسم هم داشته باشد!)

"سوره‌ی البقره آیه ۳۳"

و گفتیم ای آدم تو و جفت بروید و در بهشت آرام بگیرید

"سوره‌ی النساء آیه ۱"

که خلق کرد انسان را از یک تن، و خلق کرد از آن جفت او را و پراکنده کرد از نسل آن دو مردان و زنان را

"سوره‌ی الانبیاء آیه ۳۱"

و ما همه چیز را از آب ساختیم

"سوره‌ی القیمه آیه‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹"

که خلق کردیم نطفه را از منی که خون بسته‌ای بود و پس خلق کردیم از آن دو جفت مذکر و مؤنث را.....

"سوره‌ی العلق آیه ۲"

انسان را از خون بسته خلق کردیم



می‌گوید:

- ما "آدم" را خلق کردیم (کُنْ فَيَكُونُ) یعنی الله گفت آدم خلق بشود و آن هم شد.
- سپس می‌گوید جفت او را از تن او ساختیم، (اینجا به تولید ژنتیکی اشاره می‌کند و کُنْ فَيَكُونُ را فراموش کرده است) در ضمن هیچ اسمی هم از حوا آورده نشده.
- جای دیگر می‌گوید ما همه چیز را از آب آفریدیم (که در اینجا به فرضیه‌ی داروین تکیه می‌کند).
- و جای دیگر می‌گوید: نطفه از منی بسته می‌شود، که به بارداری جنین و روند تولیدمثل طبیعی جانوران اشاره می‌شود که نیازی به وجود الله نداشته و محمد هم به آن اعتراف کرده است.

اول مرغ آمد یا تخم مرغ؟

اگر آخرین مورد درست باشد (سوره العلق بند ۲)، پس الله تازی اول باید نطفه‌ی بسته شده از منی را ساخته و سپس باید حوا را از روش "کُنْ فَيَكُونُ" خلق کرده باشد تا نطفه‌ی ساخته شده داخل رحم حوا رشد کند. در نتیجه باید آدم را پس از حوا ساخته باشد! که در این صورت داستان خلقت آدم از گل و لای خشک شده، و دمیدن روح در آن و خلقت حوا از دنده‌ی چپ آدم، همه پوچ و بی‌معناست.

به راستی چرا این الله تازی این همه دردسر به خودش داده؟

"سوره‌ی بقره آیه ۲۸"

ملائکه‌ها به الله می‌گویند: چرا آدم را در زمین خلق کردی که فساد و خونریزی کند و

چرا ما باید او را سجده کنیم؟

"سوره‌ی الذاریات آیه ۵۶"

خلق نکردیم جن و انسان را مگر برای عبادت ...

این دیگر نهایت خودخواهی الله است که جن و انسان را فقط برای عبادت خلق کرده باشد که بروند روی زمین و عبادتش کنند!



اما شوربختانه حضرت آدم خلاف کار از آب در می آید و الله بی خرد تازی به همین دلیل مجبور می شود تا او را از بهشت اخراج کند. همان چیزی که فرشته‌ها از ابتدای کار می دانستند و به الله تازی هشدار داده بودند، ولی الله بی خرد قبول نکرده بود.

الله می گوید: من آدم را در زمین خلیفه قرار دادم و فرشته‌ها هم می گویند چرا موجودی خلق می کنی تا در زمین فساد کند!

خوب توجه کنید، الله و فرشته‌ها می گویند در زمین، نه اینکه در بهشت. بنابراین آدم در بهشت خلق نشده که سپس از بهشت اخراج شده باشد. ولی چون محمد ابن عبدالله خود معترف است که "انا بشر اُمی" و یادش می رود که از پیش چه گفته است، به آدم می گوید: برو با جفتت در بهشت زندگی کن.

"سوره‌ی الاعراف آیه ۱۱"

الله به ابلیس می گوید: که چرا آدم را سجده نکردی؟ ابلیس پاسخ می دهد، برای اینکه مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم را از گل ولای خشک شده!

پس می بینیم که شیطان از جنس آتش است، و الله نمی توانست او را از آتش جهنم بترساند. اما در نهایت شیطان مظلوم واقع شده و به دلیل نافرمانی و با حیل‌های الله تازی از بهشت رانده می شود!

به این ترتیب همه اخراج می شوند و بارگاه الهی خلوت شده و سریال زندگی انسانها به سرکردگی اولین پیامبر گناهکار آغاز می شود.

اما هنوز الله تازی فلسفه خلقت را کامل نکرده و تا اینجا فقط تکلیف خلقت آدم بیان شده است، بنابراین در آیات بعدی محمد ابن عبدالله تلاش می کند تا از زبان الله برای این تولیدمثل دلیلی بیاورد.

دلیل الله بی خرد تازی را برای خلق انسان از زبان محمد ابن عبدالله بشنویم:

"و ما خلقت جن والانس الا ليعبدون"



در شروع خلقت گفته شد ما آدم را خلق کردیم تا فرشته‌ها و شیطان را امتحان کنیم و آدم هم برود بهشت با جفتش خوش بگذرانند، و وسیله امتحان فرشته‌ها و شیطان هم سجده‌گزاری بر آدم بود.

ولی در اواسط کار داستان دگرگون می‌شود، به این ترتیب که وقتی الله تازی موفق به اخراج شیطان از دربار الهی می‌گردد، ناگهان به سرش می‌زند که بنی آدم را نیز امتحان کند، تا مبادا او هم مانند شیطان یک روزی ادعای جانشینی الله را داشته باشد.

از آن پس قرار می‌شود تا بنی آدم گناهکار و اخراجی از بهشت نماز بخواند و بندگی و بردگی الله را فراموش نکند تا روزی که بتواند به بهشت برگردد.

و اما از هنگام اخراج بنی آدم تا برگشت او به بهشت، الله مکار و حيله‌گر برای شیطان شغل دیگری پیش‌بینی می‌کند، که آن هم به انحراف کشیدن بنی بشر بوده است. ولی در نهایت پس از بازگشت دوباره‌ی بنی آدم به بهشت، معلوم نیست که تکلیف شیطان بیچاره چه می‌شود و الله به طور کلی آخر و عاقبت این مخلوق مظلوم واقع شده را فراموش می‌کند و در هیچ کجای تازی‌نامه به پایان فصل زندگینامه شیطان نمی‌پردازد.

آیا این درست است به انسان گناهکاری که در زندان صاحب فرزند می‌شود، بگویند چون تو گناهکار بودی، فرزند تو نیز گناهکار است؟ و در نتیجه فرزند تازه به دنیا آمده‌ی تو نیز باید در زندان بماند و امتحان پس بدهد و پس دریافت پذیرش وارد دنیای آزاد گردد.

من چرا باید به خاطر نافرمانی پدرم (حضرت آدم) در زمین زندگی کنم و امتحان پس بدهم و احتمالاً با حيله‌ی الله گیر شیطان افتاده و گناهکار شده و برای مدتی در آتش جهنم بسوزم؟ اگر که پدرم (حضرت آدم) گناه کرده بود، گناه من چیست؟

گمان می‌کنم اگر الله اعراب بیابانگرد تازی خلقت را با آخوندها آغاز می‌کرد، این همه بلاها سر بنی بشر نمی‌آمد!!



در نتیجه الان همه در بهشت مشغول لذت بردن از حوری‌ها بودیم و الله نیز در آسمانها ویلان و سرگردان می‌شد، چرا که آخوندهای مکار با استفاده از دین من‌درآوردی خود شیطان را نیز از راه به در کرده و در نتیجه وسیله سرنگونی الله را فراهم می‌آوردند. برای همین است که محمد ابن‌عبدالله برای شکست عمو و پسر عموهایش و فتح مکه، الله حيله‌گر را وسیله‌ی عوام‌فریبی قرار می‌دهد و در پایان کلید بتکده‌ی مکه را بدست می‌آورد. سالها پس از آن حسین ابن‌علی با افراد فامیل خود در کربلا می‌جنگد و همه‌ی گناهان را به گردن دایی عباس (شمر بیچاره) می‌اندازند.

از محمد ابن‌عبدالله گرفته تا حسین ابن‌علی در صحرای کربلا، تا امام زمان در چاه جمکران و از شیخ فضل‌الله نوری گرفته تا روح‌الله خمینی و همه‌ی سردمداران ناجمهوری انیران اسلامی، همگی حکومت کردن را می‌خواستند، نه اینکه پیامبر و امام بودن را، ولی پس از ۱۴۰۰ سال هنوز هم ایرانی‌نماهای مزدور و پس‌مانده‌های تازی اصرار دارند که امتحانِ الله بی‌خردِ تازی را برای بازگشت به بهشت کذائی جدی بگیرند و در انتظار ورود به روسپی‌خانه‌ی الله برای حوری بازی صف کشیده‌اند!

حالا ببینیم تکلیف خلقت در اسلام چه می‌شود!

لطفاً به این بخش خوب توجه کنید.

گفتیم که الله تازی به اخطارِ فرشتگان گوش نکرد و آدم را خلق کرد تا برود در روی زمین فساد کند. بردگی و بندگی و نماز خواندن بنی‌آدم را وسیله‌ی آزمایش او قرار داد و شیطان را برای از راه به در کردن بنی‌آدم و برخلاف آنچه که خودش خواسته بود، مامورِ گمراهی و فریبِ انسانها می‌کند. در پایان عده‌ای نماز بسیار می‌خوانند، دستوراتِ الله را بدون چون و چرا اجرا می‌کنند، و در نتیجه پس از مرگ مستقیم وارد بهشت می‌شوند، و اما آنهایی که فساد کردند، برای مدتی در جهنم شکنجه می‌شوند تا پاک شوند و بروند بهشت و در کنار آنهایی که نماز خوانده‌اند فرار بگیرند، تا همگی برای ابد در بهشت به حوری و غلمان بازی بپردازند.



اینجاست که می‌گوییم اگر باقیمانده‌ی خرد خویش را کنار بگذارید، مُسلمانِ بهتری خواهید شد. لابد می‌دانید که مسلمان یعنی کسی که بدونِ چون و چرا به فرامین اسلام گردن نهد.

می‌دانید که کلمه‌ی "مسلمان" برگرفته شده از نام محمد و سلمان است، او محصولِ این همکاری مشترک را به نامِ خودش در تاریخ ثبت کرده تا آیندگان بدانند که "مُسلمان" یعنی پیروان مکتب ننگین سلمانیزم، یا همان سلمان‌نیست‌ها.

و اما در حیرتم که این پیروانِ سلمانِ پارسیِ وطن‌فروش، با چنین اندیشه‌ای، اگر از ۵۰۰ سال پیش سر از آخور انگلستان در نمی‌آوردند، امروزه در کدام بیابان برهوت جا خوش کرده بودند؟

تلاش بر این است که در این بررسی مفهوم کلام به زبانی بسیار ساده بیان گردد تا دیگر جای هیچگونه پرسش و یا تفسیرِ هیچ آخوندی خالی نماند.
اللهِ عربهای پابرنه و بیابانگرد فرموده‌اند:

"ما قرآن را به زبان ساده‌ای فرستادیم تا برای همه‌ی اعراب چادرنشین قابل درک باشد."
ما نیز امیدواریم که مسلمانان و دینمداران ایرانی هم پس از ۱۴۰۰ سال سطح شعورشان به آنجائی رسیده باشد که بتوانند مانند اعراب چادرنشین آن زمان، کلام ساده‌ی الله تازی را درک و به دنبال تفسیر آخوندهای شیاد و موهومات نباشند!
"سوره‌ی انعام آیه ۹۲"

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۖ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

ما برای هیچ قومی پیامبری نفرستادیم به غیر از پیامبری که به زبان آنان سخن بگوید.
"ما برای هر قومی پیامبری به زبان خودشان فرستادیم"

ایرانیان فرهنگ‌باخته و به زور شمشیر مسلمان شده، اگر به قرآن اعتقادی دارند، پس باید به این گفته‌ی الله توجه کنند. خود قرآن می‌گوید که این کتاب برای ایرانیان نیست،



و به زبان بسیار ساده و قابل درک برای اعراب بیابانگرد ۱۴۰۰ سال پیش تدوین شده است، تا آنها از جنایت و کشتن یکدیگر بخاطر یک خرما پرهیز کنند! حالا چگونه می‌شود که تو ایرانی فرهنگ باخته، کاسه‌ی داغ‌تر از آش شده‌ای و این مذهب ننگین و کشتارگر را به همراه هزاران خرافات دیگر با جان و دل پذیرفته‌ای؟

"سوره‌ی یونس آیه ۴۷"

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

ما برای هر جامعه‌ای رسولی فرستادیم، که بگوید: خدا را پرستید و از پرستش هرگونه بتی اجتناب کنید.

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!

به توضیحات الله تازی برای خلق انسان و شیطان اشاره کردیم، و به دلائل خلقت انسان براساس قرآن پی بردیم، نکته‌ی قابل توجه دیگر در روش خلقت این است که از قرار معلوم الله برای خلق چیزی به یک چیز دیگری نیاز داشته، و در اصل "کُنْ فَيَكُونُ" در کار نبوده است.

خواندیم که الله برای خلق آدم به گل ولای خشک شده نیاز داشته، و در نتیجه این طور نبوده که الله بگوید بشو تا چیزی خلق بشود! و داستان "کُنْ فَيَكُونُ" کلکی بیش نبوده، که الله بگوید "بشو و بشود". الله نیز به استناد گفته‌ی خودش مانند بشر برای تولید اشیاء به ماده نیازمند بوده است و از طرفی اگر الله خالق زمین و زمان می‌بود، چرا باید در هنگام خلق زمین و آسمان منتظر زمان می‌شد!!!!

لطفاً خوب توجه کنید:

"سوره‌ی فصلت، آیه ۸"

او آفرید زمین را در دو روز ... و گردانید در آن کوه‌ها را در چهار روز ... پس پرداخت به آسمان که به صورت دود بود ... و قرار داد آنها را هفت طبقه در دو روز



"سوره‌ی هود آیه ۸"

اوست که آفرید زمین و آسمانها را در شش روز

این دو آیه ضد و نقیض هم هستند و هیچکس نمی‌داند که کدامیک گفته الله است و کدامیک ساختگی و جعلی است و برای دریافت پاسخ درست به قولِ آخوندها باید به "الله و اعلم" پناه ببرید و تا روز قیامت کمی صبر بفرومائید.

جمع روزهای آفرینش در آیه‌ی اولی به ۸ روز می‌رسد، ولی در آیه‌ی بعدی تأکید دارد که همه آفرینش در ۶ روز خاتمه یافته. مسلمانان هم نمی‌دانند که کدام آیه درست و کدام یک نادرست می‌باشد، ولی خردمندان به خوبی می‌دانند که هر دو آیه تقلبی است و هیچگونه پایه و اساس علمی و عقلی ندارند و شاید برای اعراب ۱۴۰۰ پیش مناسب بوده است.

و اما بزرگترین اشتباه محمد ابن عبدالله در این آیات به روشنی می‌رساند که الله تازی خالق زمین و زمان نبوده، و او هم می‌بایستی مدتی صبر می‌کرده تا چیزی تولید بشود. و اشتباه دیگر محمد ابن عبدالله در این آیات این است که یک بار می‌گوید زمین و آسمان را در شش روز خلق کردیم و بار دیگر می‌گوید در هشت روز!!

البته اگر تهمت نزده باشم، او به عدد هشت اشاره نکرده، ولی از قرار معلوم سلمان پارسی خائن در زمان تدریس ریاضیات به محمد ابن عبدالله، مست بوده و محمد نیز جمع ۲+۴+۲ را نمی‌دانسته. و در متن آیه به مدت چهار روز برای تولید کوه تأکید دارد. ولی پرسش اینجاست که مگر کوه چیزی به جز زمین است که الله آنرا پس از زمین خلق کرده باشد؟

اگر چنین بوده است، پس الله تازی می‌بایستی چند روزی هم به تولید دریاها اختصاص می‌داد که در ابتدای خلقت به مراتب از کوهها بیشتر بوده‌اند. بهرحال الله نفرموده‌اند که چند روز طول کشیده تا ایشان بتوانند گودالهای زمین را از آب پر کنند و در اصل فراموش کرده‌اند که بگویند این همه آب را از کجا آورده‌اند!!!!



حالا اگر از یک آخوند پرسید، می‌گوید: " **الله و اعلم!** "

یعنی الله خودش بهتر می‌داند و دخالت کردن در اسرار الله سزایش مرگ است. بهر حال اگر الله تازی کف زمین را در **دو** روز خلق کرده باشد، پس تا اینجا دو روز برای زمین و **چهار** روز برای شکل دادن کوهها، و **دو** روز نیز برای آسمان لازم بوده که در اصل به گفته‌ی محمد ابن عبدالله آسمان از پیش وجود داشته و فقط دودآلود بوده.

ولی چون الله فراموش کار صحبتی از سایر کهکشان‌ها و کهکشان راه شیری نفرموده‌اند و از طرفی، چون سیارات تشکیل‌دهنده‌ی کهکشان‌ها ماهیتی شبیه زمین دارند، پس می‌توان تصور کرد که الله پس از تمرین در ساخت زمین کارآزموده گشته و در دو روز آخر، همه‌ی سیارات موجود در دیگر کهکشان‌ها را خلق کرده‌اند. به این می‌گویند معجزه، **۲** روز تمرین برای زمین‌سازی، **۴** روز کوهنوردی روی زمین و **۲** روز آخر برای تمام کهکشان‌ها (البته با تجربه قبلی)

به هر حال خلقت آسمان و زمین به **شش** روز و **یا هشت** روز خلاصه می‌شود. و اما مشکل بعدی، میلیاردها ستاره و سیاراتی هستند که هنوز هم در حال شکل‌گیری می‌باشند و این نشان می‌دهد که الله هنوز هم که هنوزه بیکار ننشسته و مدام مشغول خلقت می‌باشد، و احتمالاً همین گرفتاری ابدی الله، بهترین دلیل برای اخراج شیطان و فرشته‌ها از بارگاه الهی و بنی آدم از بهشت بوده است تا به راحتی داستان خلقت را ادامه دهند!!!!

و اما در خلقت آسمان گفته می‌شود که آسمان به صورت دود بوده، که در واقع معنی آن تقدم ماده بر خلقت " **كُنْ فَيَكُونُ** " الله است. یعنی محمد ابن عبدالله در اینجا هم الله را لو می‌دهد، پیش از اینکه الله بخواهد آسمان را خلق کند، به گفته‌ی قرآن یک مجموعه از آسمانهای دودآلود وجود داشته، در نتیجه الله فقط یک دودکش نیاز داشته تا بتواند آسمان را صاف و شفاف کند و برای انجام این کار ساده صرف مدت دو روز عاقلانه به نظر نمی‌رسد.



ولی با همه‌ی این داستانها پرسش دیگری در اندیشه‌ی من هست که با خرد اینجانب جور در نمی‌آید، اینکه الله بی‌خرد در آغاز زمین را خلق کرده و پس از آن به فکر درست کردن جائی برای زمین باشد،،، مگر اینکه الله تازی هم در زمان خلقت زمین، مانند آن دزدی می‌اندیشیده، که اول منارجنبان را دزدیده بوده و در به در به دنبال یک چاه می‌گشته که منار دزدیده را در آن پنهان کند.

بنابراین اندیشه، حتما اگر شما به جای الله بودید اول آسمان را خلق می‌کردید، و سپس به سراغ خلق زمین می‌رفتید. حالا فرض کنیم که شما هم مثل الله تازی پیش از خلق آسمان، زمین را خلق کرده‌اید، آیا می‌شود بفرمائید در طول مدت دو روز که خلقت آسمان طول کشیده، زمین را در کجا مخفی می‌کردید؟
در ادامه‌ی آیات آمده است که:

"و قرار دادیم آنها را در هفت آسمان"!!!!!!!!!!!!

یک روز از ملانصرالدین پرسیدند: آسمان چند تا ستاره دارد؟ او گفت به اندازه‌ی موهای تن الاغ من، اگر باور ندارید، می‌توانید بشمارید! البته ادعای محمد ابن عبدالله در مورد هفت طبقه بودن آسمان، چیزی محکم‌تر از ادعای ملانصرالدین نیست، می‌گوئید نه؟
بفرمائید و بشمارید!

پس دریافتیم که هدف اصلی از خلقت بشر، اطاعت و دعا و ثنای خدا بوده و بهشت هم پاداشی برای نمازگزاران و اطاعت کورکورانه آنهاست.

به عبارتی دیگر چندین میلیون کهکشان بزرگ خلق شده‌اند برای اینکه در زمین، که یکی از سیارات کوچک کهکشان راه شیری است، موجودی به نام انسان زندگی کند، نماز بخواند و برود بهشت و تا ابد و دهر کیف کند!

پروانه بدهید به بررسی اهداف آفرینش جهان پرداخته، و دنیای هدفدار الله تازی و محمد ابن عبدالله را مرور کنیم:

گفتیم که یک باره سرو کله‌ی الله پیدا می‌شود و می‌بیند که تعدادی فرشته و چند تایی



خدمتگزار مانند ابلیس یا همان شیطان، در بارگاهش به مفت خوری مشغولند و همگی در یک بیکاری و سرگردانی مطلق به سر می‌برند.

سپس الله تصمیم می‌گیرد که کهکشان‌ها و بشر را بسازد آن هم از گل‌ولای خشک شده! پس از آن به علت نافرمانی ابلیس و سجده نکردن او بر آدم، در بارگاه الهی اختلاف می‌افتد و ناگهان ابلیس اخراج می‌شود و حضرت آدم نیز خلافتکار از آب درمی‌آید و به زمین تبعید می‌گردد.

بنابراین گمان می‌رود که الله از روز اول که تصمیم به خلق زمین می‌گیرد، می‌خواسته که آنرا برای ادم خلافتکار بسازد و به این ترتیب فرستادن بنی آدم به بهشت کذائی نمایشی بیش نبوده است، زیرا الله تازی باید می‌دانسته که آدم و ابلیس هر دو خلافتکار هستند. خلاصه از آن زمان به بعد جهان خلقت هدفدار می‌شود. و هدف آن بر این پایه استوار است که بشر دعا و نماز بخواند تا برگردد به بهشت و ابلیس برای فریب بشر شرارت کند! می‌دانم که با نگاهی خردمندانه بخود می‌گوئید، ما بی‌هدف بودن خلقت را به داشتن چنین هدف مضحکی ترجیح می‌دهیم و اینجاست که باید گفت "لکم دینکم ولی الدین"

شاعری می‌گوید:

هدف ملت ایران اگر این بی‌هدفی است
سرنگون باد بهشتی که ز بنیانش تهی‌ست

حالا ببینیم اصلاً بهشت در کجاست؟

"سوره‌ی النساء آیه ۱۶"

داخل می‌شوید در بهشتی که نه‌های آب در زیر آن جاریست

"سوره‌ی النساء آیه ۱۲۱"

در بهشت‌هایی که می‌رود از زیرشان نه‌ها.....



"سورهی نحل آیه ۳۳"

بهشت‌های اقامت دائمی (همان ابد و الدهر) که می‌رود از زیر آنها نهرها.....

"سورهی الرحمن آیه ۴۵"

"سورهی ۷۹ آیه ۳۱"

در این سوره ها معلوم است که محمد ابن عبدالله خودش هم گیج شده بوده و خواندن آن ممکن است که هر شخص دیگر را به سرگیجه بیاندازد چون محمد ابن عبدالله در این بند بیش از سی و یک بار می‌گوید:

پس کدامیک از نعمتهای خدا را تکذیب می‌کنید؟

و سپس در جواب خوش می‌گوید:

- زنان دست نخورده
- میوه و نخل و انار
- نهرهای آب
- بالش سبز و بساط قیمتی
- حوریان در خیمه
- زنان زیبا و دلفریب
- زنانی که جن به آنها دست نزده
- دو چشمه جوشنده
- فرش‌های سطبر
- دو تا از هر میوه

البته همه این چیزهاییکه الله در بهشت وعده داده‌اند، خیلی راحت در محله‌ی درکه و دربند خودمان پیدا می‌شود، و می‌دانیم که در عربستان نبوده و اعراب آن زمان از شنیدن نام این پاداشها شاد می‌شدند، ولی ایرانی فرهنگ باخته چرا؟



گمان کنیم که همه این ادعاهای الله درست است و اگر پس از مرگ پرونده‌ی اعمال شما پر از دعا و نماز و اطاعت کورکورانه باشد، ما می‌پذیریم که شما می‌روید بهشت و در آنجا به گفته‌ی قرآن، مردها می‌روند حوری بازی و زنها هم می‌روند در آغوش مردان ابرو پیوسته، و بقول معروف غلمان بازی!

حالا ببینیم چه بلایی سر جهنمی‌ها خواهد آمد؟

از قرار معلوم آنها هم به اندازه گناهان خود مجازات شده و در پایان وارد بهشت می‌شوند. برای اینکه الله فرموده هر شخصی به اندازه گناهِش مجازات می‌شود. البته آیات دیگری وجود دارند که این وعده‌های تو خالی را نیز رد می‌کنند و وعده عذاب دائم می‌دهند.

ولی حداقل جای شکرش باقیست که آن دنیا دیگر جمهوری اسلامی وجود ندارد تا اگر بر علیه آخوندها حرفی زدی، بگیرند و اعدام کنند، و از طرفی دنیای سومی هم بعد از آن دنیا وجود ندارد که الله بخواهد بنی‌بشر را از آن بترساند. پس هر اندازه که الله گناهکاران را عذاب دهد و یا در آتش جهنم بسوزاند، باز هم در همان دنیا خواهند بود و در ضمن اعدام هم در کار نیست!!!! پس بنابراین الزاماً همه جهنمی‌ها هم یک روزی وارد بهشت می‌شوند.

به عبارتی دیگر، وعده جزا و پاداش، مجموعه‌ای مضحک و بی‌معناست و چیزی نیست به جز خوراکی مسموم برای ویران‌سازی افکار و اندیشه‌ی ملت‌های عقب‌مانده و بخصوص مردمان آلوده به ویروس مذهب که برای چپاول دارائی ملت‌ها تدارک دیده‌اند و شماها بدون اینکه تاریخ را مطالعه کنید، این خرافات را سینه به سینه آموخته و به فرزندان خود منتقل می‌کنید. کمی اندیشه کنید و خرد خود را بکار گیرید پیش از آنکه ایران را بدست شما به افغانستان تبدیل کنند. آگاه باشید که لاشخورها در راهند!



اگر بتوانید از افکار پوسیده نیاکان خود رها شوید یقیناً در مراسم مُحرم و رمضان و روزهای عیدقربان و غدیر و امثالهم شراکت نخواهید کرد که این بیگانه‌پرستی لکه‌ی ننگیست بر تاریخ کهن ایران.

فقط رشد فکری یک ملت است که می‌تواند مقدمات رسیدن به آزادی مطلق و حکومتی ملی و مردمی را فراهم سازد. اگر هنوز فکر می‌کنید که آخوندهای نظام جمهوری اسلامی مسلمان نیستند و اسلام چیز دیگریست، به سختی در اشتباه هستید چرا که عملکرد این جنایتکاران عین اسلام و عین آیه‌های تازینامه (قرآن) است که ساخته و پرداخته‌ی الله محمد (سلمان پارسی) است و با حمایت از این جنایتکاران خود را بیش از این شریکِ قافله‌ی چپاول و شرمنده ملت ایران نکنید.

بدانید که آخوندها برای نابودی همه ایرانیان وطن‌پرست شب و روز نقشه می‌کشند. و به یاد داشته باشید که هر ایرانی یک حلقه از تمامی حلقه‌های زنجیره‌ی تصمیم‌گیری آخوندهاست و فقط عدم مشارکت حلقه‌ها میتواند این زنجیر را از هم بپاشد.

لطفاً به بخش پایانی این نوشتار که بازگشائی فلسفه خلقت است خوب توجه کنید! من بر این باور استوارم که هر آنچه که هست، همان هستی است. به عبارتی دیگر برای خلق جهان نیاز به الله نبوده است. ولی از این دیدگاه که کهکشان‌ها چگونه شکل گرفته‌اند؟

اینجا دیگر موضوع پرسشِ کشفِ خلقِ هستی از نیستی (کُنْ فَاَیْکون) نیست. بلکه بشر می‌خواهد بداند که سیارات چگونه به وجود آمده‌اند! که امروزه همه‌ی این چگونگی‌ها را علم فیزیک و فضاشناسی به روشنی پاسخ داده‌اند.

اما اینکه آدم چگونه خلق شده قطعاً موضوع محدود به بشر نیست و به همه جانداران مربوط است از جمله موجوداتی که پیوسته در حال زاد و ولد و تغییر شکل تکاملی هستند. شاید از بین تمام فرضیات بتوان نزدیک به یقین فرضیه تکاملی جهان را که فردوسی بزرگ یک‌هزار سال پیش در شاهنامه نگاشته است و چارلز داروین آنرا دوباره



مطرح کرده است با جزیی تغییرات پذیرفت. ولی بدانید که مواد موجود در طبیعت در شرایط مناسب به یکدیگر تبدیل می‌شوند و تبدیل مواد به یکدیگر یک اصل ابدی است.

امروزه علم ژنتیک تمامی معادلات پیشینیان را به هم ریخته است. باید بدانید که مهندسين ژنتیک هم کاری جز شناخت و ایجاد شرایط مناسب برای تبدیل مواد به یکدیگر نمی‌کنند. در واقع آنها هم نیستی را به هستی تبدیل نمی‌کنند و فقط شرایط مناسب برای تولید موجودات از مواد دیگر را فراهم می‌کنند و به همین ترتیب جسم انسان پس از مرگ به محض اینکه شرایط تبدیل و تجزیه انسان به عناصر سازنده‌اش فراهم شود، به مرور دگرگون گشته و تجزیه می‌شود بدون اینکه هیچگونه تغییری در وزن (جرم) کلی جهان ایجاد گردد.

خرافه پرستان باور دارند که با این حساب فرق بین موجود مرده و زنده روح است! اما اینطور نیست. فرق آنها فقط مقداری انرژی است که چشم ما آنرا نمی‌بیند، همان انرژی که موجب به حرکت درآوردن چرخهای اتومبیل شما می‌شود. اگر شرایط به حرکت درآمدن موتور را از اتومبیل بگیرید، ماشین شما یک آهن پاره‌ای بیش نیست که باید اوراق بشود.

وقتی انسان نتواند موادی را که می‌خورد در جهت تولید انرژی بکار بگیرد، بنابراین به یک ماده‌ی بدون انرژی تبدیل می‌شود و یک ماده‌ی بدون انرژی در طبیعت محکوم به تجزیه در علم ماده است تا در جایی دیگر و شرایطی دیگر ایجاد انرژی کند.

مهمترین پرسش دیگر این است که بفهمیم آسمان تا کجاست؟

آیا ما در پشت آسمان قرار داریم و یا روی آسمان؟

هنگامیکه از شما پرسیده می‌شود جایگاه عدد یکهزاروپانصد در کجاست! شما بی‌درنگ پاسخ می‌دهید، پس از هزار و چهارصد و نود و نه!

ولی عدد مجهول چه طور؟



آیا می‌دانید جایگاه عدد بی‌نهایت در کجاست؟

یا آخرین رقم عدد بی‌نهایت در کجاست؟

آیا بعد از عدد بی‌نهایت نیز عدد دیگری داریم؟

اگر کسی از شما بپرسد:

آیا یک قابلون و دو شابلون یکسد ترابلون پس از بی‌نهایت است یا پیش از بی‌نهایت!

شما و یا حتا دانشمندان ریاضی در جواب آن چه خواهند گفت؟

می‌دانم که شما نیز مثل من نمی‌دانید ولی اطمینان دارید که سلسله‌ی اعداد حدی

ندارند و شما هم با آخرین رقمهای سلسله‌ی اعداد هیچ کاری ندارید و در نتیجه هیچ

فرقی نمی‌کند که در پایان اعداد و یا در اطراف بی‌نهایت چه اتفاقی می‌افتد!

وقتی شما از بین همه اعداد برای خرید خانه‌ای عدد چند سدهزار دلار را انتخاب

می‌کنید، این حد و مرز اعداد در این معامله برای شماست.

در واقع هر عددی در جایگاه خودش یک بی‌نهایت است، وقتی شما در بی‌نهایت آسمان

قرار دارید، چرا باید به دنبال نقطه‌ی پایان چیزی بگردید که آنرا دارید؟ چرا باید فکر

کنید شما در بی‌نهایت آسمان نیستید تا به دنبال آن بگردید؟

به عبارتی دیگر آسمان همان جایی است که شما در آن زندگی می‌کنید و جایگاه شما

برای موجوداتی که در مسافتی بی‌نهایت دور از شما زندگی می‌کنند، یک بی‌نهایت است،

یعنی شما در بی‌نهایت طبیعت و کهکشان‌ها زندگی می‌کنید.

بشر در آینده‌ای نه چندان دور برای تمام این پرسشها پاسخهای بهتری خواهد داشت

ولی در شرایط موجود با قدرت تمام می‌گوییم که استدلال من به مراتب از ادعای همه‌ی

مذاهب منطقی‌تر است و انسان عاقل بین بدها چیزی را انتخاب می‌کند که با شرایط روز

بتواند بیشتر مطابقت نماید.



راستی به چیزی که حجم ندارد، وزن ندارد، غذائی نمی خورد و نمی آشامد، نمیزاید و زاییده نمی شود نه در زمان است، نه در مکان است، نه حرف می زند، نه دیده می شود. به چیزی که هیچکدام از این مشخصات هستی را ندارد، چه می شود گفت؟

به موهومی که هیچ یک از صفات "هستی" را ندارد می گویند "نیستی".
و اما خود "نیستی" یا هست و یا نیست.

اگر "نیستی" هست، پس خود نوعی "هستی" است.
و اگر "نیستی" نیست، پس هر چه هست "هستی" است.
از آنجائیکه هر چه هست همان "هستی" است.
پس هستی را نیازی به خلق کردن نبوده و نیست.

باز گردیم به ضد و نقیض گوئیهای محمد ابن عبدالله که در خاتمه او هم معترف است که الله برای خلق چیزی از مواد موجود در طبیعت استفاده کرده، که این کار را بشر هم بلد است.

بد نیست که بدانید خود محمد ابن عبدالله نیز به نوعی به وجود الله شک داشته ولی حتا خود او هم متوجه نبوده که چه می گوید و این خطا از ماست که گفته های او را برای چهارده قرن زیر ذره بین نبرده ایم. به این آیه ها خوب توجه کنید.

"قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ أَحَدٌ، اللَّهُ وَ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ"

بگو خدا یکی است. بی نیاز است. نزاییده و زاییده نشده.

بنابراین گفته، همه صفات از نوع سالبه هستند، یعنی اگر صفات هستی از موجودی سلب شوند، در واقع حکم بر عدم آن موجود قطعی است. یعنی چنین موجودی وجود ندارد!

برخی از صفاتی که به الله نسبت می دهند صفات انسانیست ولی بیشتر صفاتی که به ایشان نسبت داده می شوند، از مقوله عدم هستند.



مثلا می‌گویید:

- او قادر مطلق است
- او جمیل است
- او رحمان و رحیم مطلق است

تمام این صفات، در مجموعه صفتهای شناخته شده جایی ندارند و به اجبار باید در مجموعه صفاتی از خانواده‌ی نیستی قرار گیرند. به این ترتیب وقتی روحانیت حيله‌کار تلاش می‌کنند تا از الله یک موجود موهومی بسازند، راهی جز تعریف موهوم از این مجموعه‌ی موهوم را ندارند و این راهی است که محمد ابن‌عبدالله به کمک سلمان پارسی خائن پیموده است و پیروانش آن را پرورش داده و ادامه می‌دهند.

سلمان پارسی یا همان شاهزاده‌ی خائن ایرانی که به قصد تصاحب تاج و تخت پادشاهی ایران، به جمع‌آوری لشگری کشتارگر، از محمد ابن‌عبدالله استفاده کرد و تمام علم و دانش فنون جنگی خود را صرف آموزش سپاه عرب نمود، که نتیجه‌اش یورش اعراب و غارت و کشتار مردم ایران در زمان عمر ابن خطاب شد. در اصل این سلمان پارسی بود که با انتقال آداب و رسوم و آئین هزاران ساله و تمدن زرتشتی به عربستان، موفق به خلق محمد ابن‌عبدالله و الله گردید که دین اسلام از درونش زائیده شد.

از دیرگهان انسان پدیده‌هایی را می‌دیده‌است که باعث ترس و نگرانی‌اش می‌گشته و نمی‌توانسته از راه علم و شناخت درست پدیده‌ها، خود را از این ترس و اضطراب آرام کند، در نتیجه به جای درمان درد نادانی خود یک تسیکننده‌ی درد برای خود پیدا، و به گویشی دیگر دل خود را به نیروی طبیعت و سرنوشت خوش می‌کرده است، و ناتوان بودن انسان، و ارزش ناملايمات زندگی را برای خود به گونه‌ای نادرست تعریف، و براساس باور به بهشت و جهنم و اینکه اگر ما در این دنیا سختی می‌کشیم، در عوض بهشتی وجود دارد که در آنجا راحت خواهیم بود، بدینگونه ناملايمات زندگی را برای خود تحمل‌پذیر و توجیه می‌کرده است.



جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در اصل انسان‌های خوب بدون باورهای دینی، کارهای نیک و انسان‌های بد کارهای بد انجام می‌دهند. ولی آن چیزی که انسان‌های خوب را وادار به انجام کارهای بد می‌کند، همان باورهای دینی است.

همه ادیان گفته‌اند که پس از مرگ روح باقی می‌ماند و چنین و چنان می‌شود. اما هیچکس توجه نکرده که آیا روح ما قابل بقا هست یا نه؟

آیا با این افکار پوسیده و اندیشه‌هایی که از حدود زیرشکم و شهوترانی تجاوز نمی‌کنند، بهتر نیست که روح انسان با مرگ او از بین برود تا اینکه پس از مرگ وارد روسپیخانه‌ی الله شده و تا ابد به زیر شکم پردازد؟

باید بدانید که فلسفه‌ی خدا (الله، روح القدس، یهوه، و هر شارلاتان مقدس دیگری که به گفته‌ی دین فروشان در آسمان مخفی شده باشد) افسانه‌ای بیش نیست. خدا را نیز بشر ناآگاه و سودجو اختراع کرد تا سوار بر گرده‌ی افراد نادانتر از خودش بشود، زیرا خدا اکتشاف نیست که با واقعیت سر و کار داشته باشد، همه این موهومات اختراع انسانها و پدیده‌ی افکار ناآگاه و تاریک بشر هستند، که می‌تواند براساس داده‌های ناقص علمی و قوانین طبیعت، یا بدون هیچ پایه و اساسی و از بیخ و بن خرافات باشد.

ملتهای دنیا در طول سده‌ها حتی یک روز به خاطر بزرگداشت پارسیان که ۲۲۰۰ سال پیش الکتریسیته را اختراع کردند، و یکسد سال پیش دوباره ادیسون آن را روکرد، برادران ویلبرایت، البرت گُخ، پاستور فارابی، رازی، و بزرگانی از این گونه، دست از کار نکشیده‌اند و برای بزرگداشت آنها شادی نکرده‌اند و این در حالی است که میلیونها



انسان بی فکر همه روزه با افتادن به خاک و اجرای دستورات دینی در بتکده‌های خودساخته به سوی قبله‌گاه خرافات، ادای احترام و اظهار بنده‌گی می‌کنند!!!

تاکنون گمان بر این بود که بزرگترین فرق بین انسان و حیوان، میزان درک و اندیشه‌ی آنها باشد، ولی باید بگوییم که **اراده و اختیار** است که فرق بین این دو را شکل می‌دهد.

باور دینی، یک «پندار» دروغ و بی‌پایه و اساسی است که در برابر اندیشه‌ی سالم و خرد انسانی تاکنون ایستادگی کرده و سخت در تلاش برای ماندگاری و به حماقت و بردگی کشاندن انسانهای ناآگاه و خودباخته در دنیا است. هنگامی که یک نفر دچار پندار نابرابر با منطق می‌گردد، او را دیوانه می‌خوانند، ولی هنگامی که افراد بسیاری دچار یک پندار بی‌پایه و خرافاتی می‌شوند، آن‌ها را مؤمن خطاب می‌کنند.

در میان باورمندان به ادیان خرافاتی، دروغ به زشت‌ترین شکل آن رواج دارد، آنها حتی نمی‌توانند بر یک اصل ساده‌ی انسانی بایستند و از آن دفاع کنند! پست‌ترین‌ها و نالایق‌ترین‌ها جایگاه پاسداری از فریاد ملت‌ها را را اشغال کرده‌اند! در کشورهای آلوده به ویروس مذهب، پست و مقام و ریاست و کیاست نه از روی لیاقت و شایستگی و توان مدیریت، بلکه به قاتل‌ترین، ریاکارترین، بدسابقه‌ترین و نالایق‌ترین‌ها داده می‌شود و بر فراز همه‌ی اینها، اختیار جان و مال و ناموس ملت‌های ستم‌دیده در چنگال خونبار دکانداران دین قرار می‌گیرد.

چهره‌ی کریمه الله پس از یورش اعراب بیابانگرد به ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، برای ۱۴۰۰ سال پشت پرده‌های دروغ‌شیدان کفن دزد پنهان شده و شاید تاکنون به این زشتی آشکار نگردیده بود! و اسلام در طول سده‌های گذشته به این رسوایی و بی‌مایگی و خونباری خودنمایی نکرده بود!

امید است که جوانان عزیز و فرهیخته‌ی کشورم جان کلام را دریافت و به بزرگی فرهنگ خویشتن پی‌برده باشند که خودشناسی خدانشناسی (خودآگاهی) است و آزادی ایران رخ



نخواهد داد تا زمانیکه ملت ایران به خودشناسی رسیده و به فرهنگ کهن خویش باز گردند.

و آخرین پیام من به آنهاییکه در لباس نیروی انتظامی شریک دزد و حامی جنایتکاران شده‌اند و بنا به دستورِ آخوندها نمی‌گذارند که مردم ایران طبق گفته‌ی اسلام در بهشت زندگی کنند، و با حمایت از آخوندهای از خدا بی‌خبر و به خاطرِ حوریانِ بهشت کذائی، شرافت و وجدان خود را زیر پا گذاشته‌اند، آگاه باشند که در برابر طوفان خشم ملت ایران جان سالم به در نخواهند برد و دارند نفرین و لعنت ابدی را برای خود تدارک می‌بینند.

ما پنج برادران که از یک پُشتیم در عرصه‌ی روزگار پنج انگشتیم
گر فرد شویم، در نظرها علمیم گر جمع شویم، بر دهان‌ها مشتیم

پاینده ایران – پایدار و سرافراز باد ملت ایران

دکتر نوشیروان حاتم

بنیاد ایران‌نابان

پنجشنبه ۲۷ مهرماه ۲۵۶۵ شاهنشاهی | ۱۹ اکتبر ۲۰۰۶ مسیحی

پیدایش جهان و پدید آمدن زندگی

فردوسی بزرگ



از آغاز باید که دانی درست
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
که سرمایه‌ی گوهران این چهار
یکی آتشی برشده تابناک
نخستین که آتش به جنبش دمید
و ز آن پس ز آرام سردی نمود
چو این چار گوهر به جای آمدند
گهرها یک اندر دگر ساخته
پدید آمد این گنبد تیزرو
ابرده و دو هفت شد کدخدای
در بخشش و دادن آمد پدید
فلک‌ها یک اندر دگر بسته شد
چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ
ببالید کوه و آبها بردمید
زمین را بلندی بُد جایگاه
ستاره بروبر شگفتی نمود
همی بر شد آتش فرود آمد آب
گیارُست با چند گونه درخت
ببالد ندارد جز این نیرویی
و زان پس چو جنبنده آمد پدید
خور و خواب و آرام جُوید همی
نه گویازبان و نه جویاخرد
نداند بد و نیک فرجام کار
چو دانا توانا بُد و دادگر
چنین است فرجام کار جهان

که سرمایه‌ی گوهران از نخست
بدان تا توانایی آرد پدید
برآورده بی‌رنج و بی‌روزگار
میان آب و باد از بر تیره خاک
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
ز سردی همان باز تری فرود
ز بهر سپنجی سرای آمدند
ز هر گونه گردن برافراخته
شگفتی نماینده‌ی نو به نو
گرفتند هر یک سزاوار جای
ببخشید دانا چنان چون سزید
بجنبید چون کار پیوسته شد
زمین شد به کردار روشن چراغ
سر رُستنی سوی بالا کشید
یکی مرکزی تیره بود و سیاه
به خاک اندرون روشنایی فرود
همی گشت گرد زمین آفتاب
به زیر آندر آمد سرانشان ز بخت
نپوید چو پیوندگان هر سویی
همه رُستنی زیر خویش آورید
و زان زندگی کام جُوید همی
ز خاک و ز خاشاک تن پرورد
نخواهد از او بندگی کردگار
از ایرا نکرد هیچ پنهان هنر
ندانند کسی آشکار و نهان